**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010825**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا اشکالاتی که ما در بحث سابق مطرح می‌کردیم در این بحث هم آن اشکالات و آن بحث‌هایی که در مورد آن اشکالات هست اینجا هم جاری هست یا جاری نیست؟ در بحث سابق یکی از اشکالات این بود که شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک در اینجا هست. نقض یقین به شکی موضوع قاعدۀ استصحاب هست، یا استصحاب به او ناظر هست که صرفاً نقض یقین به شک باشد. اگر نقض یقین به یقین همراهش باشد قاعدۀ استصحاب آن مورد را نمی‌گیرد. اینجا محتمل هست که نقض یقین به یقین هم باشد، بنابراین مشمول ادلۀ استصحاب بما هو حجت نباشد. به نظر می‌رسد که این اشکال دقیقاً، البته ما آنجا پاسخ می‌دادیم که در قاعدۀ نقض یقین، این تصویری که ما ذیل روایت را مقید صدر قرار بدهیم کأنّ نقض یقین به شک ممکن است با نقض به یقین همراه باشد، ممکن است با نقض یقین به یقین همراه نباشد این درست نیست. ذیل در واقع صورتی را متعرض هست که دیگر شک شما از بین رفته است و شک تبدیل شده است به یقین آخر. بنابراین اصلاً بین صدر و ذیل تنافی نیست. و این در جایی هست که شکی که در صدر تعلق گرفته از دریچۀ هر عنوانی که شک تعلق گرفته، یقین لاحق هم از دریچۀ همان عنوان تعلق بگیرد. و این در ما نحن فیه قطعاً فقط شک هست نه یقین دیگر. حالا ببینیم آیا در ما نحن فیه اصل اشکال و پاسخ ما می‌آید؟ به نظر می‌رسد که هر دو می‌آید، هم اشکال می‌آید هم پاسخ می‌آید. اشکال این بود که اینجا احتمال دارد نقض یقین به یقین باشد، اینجا خب همین هم می‌آید. فرض این هست که مثلاً ما یقین داشتیم که طهارتی حادث شده. حالا فرض کنید شما این طهارت را معلوم التاریخ در نظر بگیرید، حدث را مجهول التاریخ. نمی‌دانیم این حدث قبل از طهارت بوده است یا بعد از طهارت بوده است. اینجا چون احتمال دارد که این حدث بعد از طهارت باشد پس احتمال دارد نقض یقین به یقین باشد. و خب همان پاسخی هم که ما آنجا می‌دادیم می‌آید که باید به همان عنوانی که یقین سابق به او تعلق گرفته و شک لاحق به همان عنوان هست، یقین ناقض هم باید به همان عنوان باشد. نقیض ناقض و یقین منقوض و شک این هر سه‌شان باید از دریچۀ یک عنوان باشند، عنوان‌هایش متعدد نباشد.

آقای صدر اینجا اشاره می‌فرمایند، سه تا اشکال را در واقع طرح می‌کنند.

شاگرد: ؟؟؟ به چه عنوان تعلق گرفته؟ ناقض به چه معناست؟

استاد: در توارد حالتین ما فرض کنید در همین بحث معلوم التاریخ. ما در بحث معلوم التاریخ ما یقین داریم که یک یقین اجمالی داریم که یک حدثی حادث شده است. این حدثی که حادث شده است نمی‌دانیم از بین رفته است یا از بین نرفته است. طهارت معلوم التاریخ هست، حدث مجهول التاریخ. یقین سابق ما به عنوان اجمالی است، شک ما هم در عنوان اجمالی است و یقین لاحقی به این عنوان اجمالی نداریم. یعنی نمی‌دانیم این حدثی که علی نحو الاجمال وجود داشته آن حدث از بین رفته است یا از بین نرفته است؟ بله اگر همان حدث با همان شکلی که قبلاً متیقن بود، الآن ما دیگر می‌دانستیم که آن حدثی که تحقق پیدا کرده آن حدث از بین رفته خب این اصلاً شک نداریم، این خلاف فرض است. فرض ما این هست که ما شک داریم.

شهید صدر اینجا سه تا اشکال دارند. ابتدا یک نکته‌ای عرض بکنم، بین کلام مرحوم آقای صدر بنابر تقریر آقای هاشمی و بنابر تقریر آقای حائری در این بحث خیلی تفاوت هست. اصلاً مثل این که دو تا درس جداگانه است، اینقدر تفاوت هست. اصلاً شیوۀ بحث کاملاً متفاوت هست. بعضی جاها اصلاً مطالبش هم در یک موضوع واحد دو گونۀ مختلف مشی شده. حالا آن که مطالب جدید است یعنی دو تا مبحث مختلف را متعرض شدند کار ندارم، ولی در بعضی جاها اصلاً عین هم، مبحث اصلی‌اش یکی است، موضوعش یکی است ولی محمولش و حکمش متفاوت است. این خیلی مایۀ تعجب است که چرا اینقدر اینها با همدیگر فرق دارند. هر دویش برای یک دوره است. اصلاً این بحث استصحاب اینها را آقای صدر دو دوره نگفتند نرسیدند. یعنی به آن معنا نرسیدند دورۀ بعدی. اواسط برائت بودند یا اشتغال بودند، آنجاها که ایشان شهید شدند. خیلی متفاوت است. البته من احتمال می‌دهم که آقای حائری بعداً با آقای صدر مباحثه کرده، بحث کرده، نقض و ابرام کرده آن مطالب منتقل شده، فقط مطالب درس نیست. و حدس می‌زنم افزوده‌هایی که. چون کلام آقای حائری افزوده خیلی دارد. افزوده‌های زیادی که دارد آن افزوده‌ها باید مثلاً از یک نوع مثلاً گفت‌وگوی خارج درس باشد. البته یک نقاط مشترکی هم بین این دو تا بحث هست. من بیشتر بحثم را روی نقاط مشترک دو تا تقریرات متمرکز می‌کنم. نسبت به نقاط مختص شاید یک تکه از بحث مختصی که آقای حائری دارند و یک تکه از بحث مختصی که آقای هاشمی را دارند هر دو را متعرض می‌شوند. و الا محور اصلی ما فرمایش مشترک این دو بزرگوار هست در بیان کلمات مرحوم آقای صدر.

آقای صدر بنابر کلا التقدیرین در واقع ۳ تا اشکال آنجا مطرح کردند. آن ۳ تا اشکال، حالا صرفنظر از بعضی اشکالات شکلی که اینجا، بحث‌های شکلی که اینجا هست بیشتر بحث ماهوی می‌پردازم. بحث شکلی که می‌خواهم بگویم آقای صدر اینجا کأنّه اشکال خودشان را اصلاً قابل طرح نمی‌بینند در اینجا، خیلی واضح می‌دانند که این اشکال قابل طرح نیست. آن کلام شبهۀ مرحوم آخوند که عدم اتصال یقین به شک هست آن را می‌گویند ممکن است توهم بشود که در اینجا می‌آید. و بیشتر این بحث‌هایی که دارم می‌کنم در ذیل آن شبهۀ عدم اتصال یقین به شک مطرح می‌کنند. در حالی که اینها خیلی فرق ندارد یعنی اگر بخواهد بیاید هر دو می‌آید. حالا این چیزهای شکلی‌اش را من خیلی واردش نمی‌شوم. آن که بیشتر می‌خواهم رویش تکیه کنم اصل جوهر کلام مرحوم آقای صدر هست. آقای صدر می‌فرمایند که این که توهم شده اشکالی که در مقام قبل هست به اینجا سرایت می‌کند ناشی از این هست که تصور شده که علم اجمالی به واقع سرایت می‌کند. در حالی که نه علم اجمالی بر جامع می‌ایستد، وقوف می‌کند و به واقع سرایت نمی‌کند، یک.

دوم اگر هم ما بگوییم به واقع سرایت می‌کند منافات با مشکوک بودن و شک ندارد، بنابراین ارکان استصحاب تام است.

نکتۀ سوم، یک نکتۀ جدیدی هست که اینجا متعرضش می‌شوند که بعد عرض می‌کنم.

به نظر می‌رسد این دو تا نکته‌ای که ایشان ذکر کردند هیچکدامشان درست نیست. به خصوص نکتۀ دوم که ایشان می‌گوید اگر ما بگوییم علم اجمالی به واقع سرایت می‌کند باز مشکلی نیست. معنای این که علم اجمالی به واقع سرایت می‌کند چی است؟ معنایش این است که اگر معلوم بالاجمال ما که در اینجا حدث هست واقعاً بعد از طهارت باشد، باز مشکلی نیست. اگر واقعاً بعد از طهارت باشد. چون فرض این است که به واقع دارد سرایت می‌کند. مشکل این است، خب مشکل هست دیگر. اگر قبل از طهارت باشد مشکلی نیست. اگر قبل از طهارت باشد آن حدث به وسیلۀ طهارت از بین رفته دیگر، چرا مشکلی نیست؟ این را اصلاً هیچ توضیحی ندادند. بله ایشان می‌گویند که ما شک داریم کأنّ شک کفایت می‌کند. خب در مسئلۀ قبل هم شک داشتیم. بحث سر این بود که نقض یقین به شک باید به مجرد شک باشد. همراه نقض یقین به شک، نقض یقین به یقین نباشد، اینجوری تصویر شده بود دیگر. اگر اشکال این هست که ممکن هست این نقض یقین به شکی باشد که همراهش نقض یقین به یقین هم هست. خب آنجا نقض یقین به یقین هست دیگر. فرض این است که به واقع سرایت کرده، به واقع که سرایت کرده هم نقض یقین به شک هست، از دریچۀ یک عنوان، نقض یقین به یقین هست از دریچۀ عنوان دیگر. از دریچۀ عنوان تفصیلی نقض یقین به شک است، از دریچۀ عنوان اجمالی نقض یقین به یقین هست بنابراین که مثلاً به واقع سرایت می‌کند. این اشکال دوم.

اشکال اوّل را در دو مرحله می‌خواهیم صحبت کنیم. یکی این که علم اجمالی به واقع سرایت نمی‌کند، یقف علی الجامع این باید دید مراد از علم اجمالی چی است؟ علم اجمالی ببینید در جایی که من یقین دارم که اناء زید نجس است. نمی‌دانم این إناء زید إناء شرقی است یا إناء غربی است. اینجا من یک قضیه می‌توانم تشکیل بدهم. می‌گویم إناء زید هو الإناء الشرقی او الإناء الغربی. إناء زید را موضوع قرار می‌دهم، الإناء الشرقی او الإناء الغربی را محمول قرار می‌دهم. علم اجمالی که اینجا مورد بحث ما هست کدام یکی از اینها عنوان‌ها است؟ عنوان إناء زید هست؟ یا عنوانی هست که آن دو تا عنوان تفصیلی با «أو» که بین آنها قرار گرفته یک عنوان واحدی را تشکیل دادند. اگر مراد إناء زید باشد خب إناء زید یک واقع متعینی دارد. خب آن واقع متعین به آن تعلق گرفته. این را توجه بفرمایید، دو نکته را توجه بفرمایید. یکی این که ما این که می‌گوییم به واقع تعلق گرفته نه واقعی که واقعاً تحقق داشته باشد. چون یقین‌هایی که ما داریم ممکن است جهل مرکب باشد، معلوم نیست که حتماً مطابق واقع باشد. نه می‌گوییم از افق متیقن، از دریچۀ نگاه متیقن یک واقعی دارد که این از آن واقع دارد حکایت می‌کند. این حکایت ممکن است واقعیت نداشته باشد و به واقع واقعی تعلق نگرفته باشد. آن را کسی نمی‌گوید که لازمۀ یقین مطابقت با واقع هست، لازمۀ یقین صدق یقین هست. نه، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ما می‌گوییم علم اجمالی آیا به جامع متوقف می‌شود یا به واقع سرایت می‌کند بحث ما سر متعلق بالعرض هست نه متعلق بالذات. ما یک متعلق بالذات داریم که در عالم ذهن هست که آن متعلق بالذات با علم اصلاً یکی است بنابر مطلب درست، اتحاد عاقل و معقول که اتحاد عاقل و معقول فقط اختصاص به عاقل و معقول ندارد، عقل ندارد، اصطلاح کلی، کلیات عقل. ولی اتحاد عاقل و معقول اختصاص به جایی ندارد که عقل به اصطلاح منطقی وجود داشته باشد. اتحاد عالم و معلوم، تصور و متصوَّر. اصلاً اتحاد همۀ اوصاف نفسانیه با خود آن نفس. چون تمام اوصاف نفسانیه مرتبه‌ای از مراتب نفس هستند. با آن مرتبه از مراتب نفس متحد هستند. اینها در جای خودش چیز دارد. بحث ما سر معلوم بالذات، متیقن بالذات نیست. بحث ما سر آن متیقن بالعرض است. آن که در عالم خارج وجود دارد، ولو از افق دریچۀ متیقِّن. آن در جایی که إناء زید ما تعبیر می‌کنیم آن إناء زید به آن واقعیت خارجی تعلق گرفته دیگر. اگر خارجاً مثلاً إناء شرقی إناء زید باشد معلوم بالعرض ما در جایی که می‌گوییم إناء زید نجسٌ همان واقعیت خارجی است. بنابراین در ما نحن فیه هم یک موقعی همین شکلی ممکن است تصویر کنیم. چطور؟ ما یک عنوان‌های اجمالی اینجا می‌توانیم بسازیم. من چطور یقین کردم که مثلاً محدِث شدم؟ یک خوابی برای من عارض شده نمی‌دانم این خواب من که سبب حدوث حدث هست قبل از طهارت بوده یا بعد از طهارت بوده؟ من اینجور بگویم الحدث الحاصل من النوم. الحدث الحاصل من النوم یک عنوانی هست که اگر واقعاً قبل از طهارت باشد این به وسیلۀ طهارت الحدث الحاصل من النوم از بین رفته است. یعنی اگر واقعاً، خب محکی بالعرضش آن چیزی که ازش حکایت می‌کند، محکی‌اش که متعلق بالعرض هست همان واقعیت خارجی است. این روشن.

ما حتی در آن عنوان تردیدی هم می‌گفتیم معلوم بالعرض و متیقن بالعرض خارج است. البته ما این را می‌گفتیم که خارج هست ولی علم گاهی اوقات اشاره‌اش، اشارۀ تفصیلیه است، گاهی اوقات اشاره‌اش اجمالیه است. گفتیم تفاوت علم اجمالی و علم تفصیلی در نفس جوهرۀ علم است، یعنی ما دو جور علم داریم. علمی که معلومش متعیِّن است و علمی که معلومش متنضد هست. بنابراین ما در واقع در جایی که نمی‌دانیم که إناء شرقی است یا إناء غربی نجس است. هم إناء شرقی و هم إناء غربی هر دوی اینها متعلق علم من هستند ولی به نحو تردیدی. در عالم خارج آن چیزی که تحقق دارد متعینات هستند. در عالم خارج إناء زید هست، إناء عمرو هست. از افق دید متیقن هم عالم خارج دست تعین هست. این که بحث افق دید اینجا مطرح کردیم، افق دید باعث نمی‌شود که ظرف خارج، چیز مردد که در خارج وجود ندارد. و هیچ شخصی هم اعتقاد ندارد که یک شیء مرددی در خارج وجود دارد. اعتقاد او هم به تحقق اشیاء معینه است. اینجا اشیاء معینۀ خارجی را گاهی اوقات ذهن انسان می‌آید آن اشیاء خارجی را ازش یک تصویری می‌سازد در آن تصویری که می‌سازد با یک «أو» بین این تصویرها یک نحو اتحاد و ترکیب ایجاد می‌کند، این مفهوم مرکب کاشف از آن خارج است، ولی به نحو تردیدی. اصل قضیه این هست که ما باید چیزی به نام کشف تردیدی را تصویر بکنیم. حقیقت علم اجمالی فهمش متوقف هست بر فهم تعدّد کشف ذاتاً و تغایر کشف. ما یک کشف تعیینی داریم یک کشف تردیدی داریم. یک حکایت تعیینی داریم، یک حکایت تردیدیه داریم. بنابراین معلوم بالعرض ما همان واقعیت خارجی است. فقط صحبت سر این هست که آن واقعیت خارجیه آیا این که ما می‌گوییم یقین بالخلاف همین مقدار کافی هست که یقین تردیدیه تعلق بگیرد؟ فکر نمی‌کنم دیگر کسی اینقدر اثباتاً کافی بداند. همین که طرف تردید هم باشد کافی بداند برای این که بگوید آن علم اجمالی دیگر. یعنی آن وقت معنایش این هست که در موارد علم اجمالی نه شبهۀ نقض یقین به شک است، قطعاً نقض یقین به شک صدق نمی‌کند. چون در موارد علم اجمالی هر دو طرفش معلوم به نحو تردیدی هستند. اینها دیگر این که ممکن، فکر نمی‌کنم دیگر کسی اینقدر، اگر هم قائل به این باشد که ادلۀ استصحاب یقینی که در ذیلش هست اعم از یقین اجمالی و تفصیلی هست این اجمالی این شکلی را هم بگوید. یعنی بگوید آن معلوم بالعرضی که به نحو تردیدی هست آن را هم خیلی دیگر.

شاگرد: ؟؟؟ شهید صدر شما هم جواب دادید خب همین بیان شهید صدر می‌تواند منظورش همین باشد، می‌گوید به خارج سرایت می‌کند ولی نه در این حدی، در این حد نمی‌توانیم بگوییم که منظور از یقین

استاد: نمی‌شود اصلاً. نمی‌شود به خارج، محکی إناء زید یک شیء معین است. محکی‌اش دیگر تردیدی نیست.

شاگرد: اشکال قبلتان این بود که شهید گفته بود به خارج سرایت هم بکند باز هم شک داریم. بعد شما گفتید به خارج سرایت کند

استاد: نه، حالا آن چیزش را، سرایت به خارج، می‌گوید با فرض سرایت به خارج، با فرض سرایت به خارج یعنی به آن واقعیت خارجی. واقعیت خارجی متعین است دیگر. متعین است.

شاگرد:

استاد: نه به این معنایش که نمی‌خواهد بگوید. ایشان می‌گوید که بر فرض محال آن شیء خارجی که واقعاً معلوم است، ماء واقعاً نجس است، علم ما به آن تعلق گرفته باشد. ما هیچ وقت این را هم نمی‌گوییم. بحث ما این نیست که اگر واقعاً به یک شیءای تعلق گرفته به او تعلق می‌گیرد. بحث ما این است که همین الآن به هر دو طرف تعلق می‌گیرد. آقای صدر نمی‌گوید به هر دو طرف تعلق می‌گیرد.

شاگرد: همان إناء زید را شما در نظر بگیرید.

استاد: حالا فرض کنید إناء زید.

شاگرد: خب شما می‌گویید به إناء زید که تعلق بگیرد خارج هم سرایت می‌کند ولی نه این که همۀ آن اوصافی که در خارج هست معلوم من باشد.

استاد: از دریچۀ إناء زید به آن چیزی که. از همان إناء زید هست از همان دریچه کفایت می‌کند دیگر. این است که به نظر می‌رسد که این که علم اجمالی به جامع واقف می‌شود و به واقع سرایت نمی‌کند ما بحثمان در معلوم بالعرض است. معلوم بالعرض خارج است. معلوم بالجامع که به وصف جامعیتش در خارج تحقق ندارد که. معلوم بالعرض ما واقعیت خارجی است و آن واقعیت خارجی به نحوی از انحاء متعلق علم من قرار می‌گیرد. حالا این تعلق من به چه نحو هست، این چجوری ما آن واقعیت خارجی را که ظرف خارج، ظرف تعیّنات هست تصویر می‌کنیم بماند. ولی به هر حال علم همیشه متعلّق، یعنی آن معلوم بالعرض، متعلق بالعرض خارج است، بحث سر متعلق بالعرض است، نه متعلق بالذات. البته عرض کردم آن اشکالات همه سر جای خودش باقی است که ما از دریچۀ همان عنوانی که به آن علم و شک حاصل شده باید از دریچۀ همان عنوان هم یقین ناقض تعلق بگیرد. اشکال اصلی این است، و الا اینها اشکال نیست. آقای صدر یک بیان دیگری دارند که این بیان دقیقاً همین است، و اگر ما این حرف را بزنیم تمام بحث‌های سابق شهید صدر به هم می‌خورد. من نمی‌فهمم چطور شهید صدر با پذیرش آن حرف‌های سابق این بیان را مطرح می‌کنند. این بیانی که، بیان درستی است ولی معنای این بیان این هست که ما باید از دریچۀ همان عنوانی که یقین منقوض و شک به آن تعلق گرفته از دریچۀ همان عنوان یقین دیگر حاصل بشود. من عبارت مرحوم آقای صدر را می‌خوانم، ملاحظه بفرمایید، شبیه همین در کلمات آقای حائری هست. من عبارت را از کلام آقای هاشمی می‌خوانم.

ایشان می‌فرماید:

«لا يكفي‏ في‏ انتقاض‏ اليقين باليقين مجرد تعلق اليقين بنقيض المتيقن السابق واقعاً و انَّما ينتقض إذا علم بتعلقه بنقيضه أي علم بالانتقاض و ذلك لا يكون إلّا إذا تعلق اليقين الثاني بنفس العنوان الّذي تعلق به اليقين الأول أو علم بأنَّ مطابقهما الخارجي واحد، و إلّا فقد يجتمع يقينان متعاكسان بالرغم من تناقض متعلقهما واقعاً من دون أَن ينتقض أحدهما بالآخر عند القاطع كما إذا كان أحدهما بعنوان و الآخر بعنوان آخر فعلم المکلف بنجاسة ثوبه عند الغروب و علم بطهارته عند نزول المطر و كان في واقع الأمر نزول المطر عند الغروب أيضاً و لكنه لا يدري بذلك.»

می‌گوید ممکن است من دو تا علم داشته باشم. البته ایشان تعبیر علم می‌کند. علم در اصطلاح لغوی به معنای اعتقاد مطابق با واقع هست. اعتقاد مطابق با واقع را علم می‌گویند و الا اعتقاد مخالف واقع را علم نمی‌گویند. من برای این که تعبیر، با تعبیر لغوی هماهنگ‌تر باشد ممکن است دو تا اعتقاد انسان داشته باشد. ولی این دو تا اعتقاد واقعاً با هم ناسازگار باشد. واقعاً ناسازگار باشد یعنی معتقد این و معتقد آن یکی باشد. معتقد خارجی‌اش. معتقد خارجی این اعتقاد و معتقد خارجی این اعتقاد یکی باشند در حالی که خود این اعتقادها نقیض هم هستند. من می‌دانم که الثوب عند غروب الشمس نجس است. و اعتقاد دارم. اعتقاد دارم که این لباس عند غروب الشمس نجس است، و اعتقاد دارم که عند نزول المطر پاک است. این هر دو اعتقاد را من دارم، در حالی که عند غروب الشمس باران آمده. چرا این دو تا اعتقاد جمع شده؟ چون من نمی‌دانم که متعلق این اعتقادها یکی بوده. کاملاً درست است که ممکن است که دو تا شیءای، یعنی دو اعتقاد متضاد باشند. این اعتقادها متعلق‌هایشان متضاد باشند، با این حال اعتقادهایشان متضاد نباشند، جمع بشوند. به دلیل این که من نمی‌دانم که این متعلق‌هایش متضاد هستند، چون واقعیت خارجی را خبر ندارم، جهل به تطبیق دارم، بنابراین نمی‌دانم که نجاسة الشیء عند غروب الآفتاب با طهارت الشیء عند نزول المطر اینها با همدیگر تناقض دارند. متناقض هستند، متضاد هستند. اینها متعلقشان یکی است. خیال می‌کنم متعلقاتشان جداست، بنابراین دو تا اعتقاد حاصل می‌شود. در حالی که اگر اینها متعلقشان ضدان آن شیئان هستند. طهارت و نجاست فی محل واحد جمع نمی‌شوند. اینها واقعاً محلشان واحد هستند. ولی من چون نمی‌دانم که محلشان واحد هستند به تضاد متعلق‌ها اعتقاد ندارم بنابراین خود اعتقاد حاصل می‌شود. اینها همه درست است این مطالب ایشان، ولی این مطلب به هم ریختن کل بحث سابق ایشان است. یعنی این معنایش این است که ما باید یقین ناقض و یقین منقوض به نحو یک عنوان واحد تعلق بگیرد. آن بحث‌های سابق که ما یک یقین ناقض داشتیم یک یقین منقوض آنها همۀ حرف‌ها را خراب می‌کند. یک مقداری به هم می‌ریزد. البته علتی که شهید صدر اینجورها مشی کرده، علتش این نکاتی هست که ایشان کأنّه عنوان تفصیلی را با واقع یکی دانسته. من قبلاً در بحث سابق می‌گفتم ایشان کأنّ عنوان تفصیلی را عین واقع دانسته. در حالی که عنوان تفصیلی و واقع دو تاست. این که حکم از دریچۀ عنوان تفصیلی مشکوک است کأنّ واقعش مشکوک است، اینجوری تصویر می‌کنند. و اینجور نیست. یعنی یکی از مشکلات جدی فرمایش آقای صدر عدم تفکیک بین عنوان تفصیلی و معنون خارجی است. معنون خارجی با عنوان تفصیلی یکی نیست. معنون خارجی، معنون این عنوان تفصیلی هست و همان معنون خارجی معنون عنوان اجمالی هم هست. معنون خارجی هم معنون عنوان تفصیلی است هم معنون عنوان اجمالی است. بنابراین همۀ حرف‌هایی که اینجا ایشان می‌زنند که درست هم هست، همۀ این حرف‌ها در بحث سابق هم می‌آید. این اشکال ایشان اینجا وارد است ولی این اشکال کل بحث را به هم می‌ریزد و آن مبناهایی که ایشان در بحث سابق چیده را به نظر می‌رسد که از بین برود.

اینجا دو تا کلام هست که اختصاصی در فرمایشات آقای هاشمی و فرمایشات آقای حائری هست. یکی در کلام آقای هاشمی است، یکی در کلام آقای حائری است. من اوّل آن که در کلام آقای هاشمی هست را می‌خوانم که این در کلام آقای حائری نیست. ایشان می‌گوید که در این بحث که عرض کردم آقای صدر این حرف‌هایی که می‌زنیم این حرف‌ها را بنابر شبهۀ صاحب کفایه مطرح می‌کند. که ما عرض کردیم این ربطی به شبهۀ صاحب کفایه به خصوصه ندارد، در مورد شبهۀ ایشان هم هست. ولی حالا آن جهتش را کار ندارم. ایشان در مقام پاسخ که مطرح می‌کنند ایشان اینجور می‌گوید:

«نعم هنا شبهة أخرى هي احتمال انتقاض الحالة السابقة من الحدث المعلومة إجمالًا باليقين التفصيليّ بالطهارة عند الفجر على تقدير كون الحدث قبل الفجر واقعاً، إلّا انَّ هذا هو شبهة صاحب الكفاية المعبر عنها بانفصال‏ زمان اليقين عن الشك»

تعبیری که شبهة اخری که می‌گوید اصلاً اتصال یقین به شک در آن نیست. همان شبهۀ خودش است، حالا آنش بماند عبارتش هم بماند.

«إلّا انَّ هذا هو شبهة صاحب الكفاية المعبر عنها بانفصال‏ زمان اليقين عن الشك»

حالا اینها چیزهای مهمی نیست.

«و هذه الشبهة تجري حينئذ في استصحاب مجهول التاريخ سواءً كان الآخر معلوم التاريخ أو مجهوله.»

در مجهول التاریخ شما نمی‌توانید استصحاب کنید در ما نحن فیه. چه دیگری معلوم التاریخ باشد، چه مجهول التاریخ. عرض کردم اینجا با بحث سابق فرق دارد. تفصیلی که در بحث سابق بود این بود که استصحاب در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود در مجهول التاریخ جاری می‌شود. چون مجهول التاریخ نسبت به معلوم التاریخ درش شک وجود دارد. اینجا برعکس است. استصحاب در معلوم التاریخ جاری می‌شود، در مجهول التاریخ جاری نمی‌شود. کسی که تفصیل اینجا می‌دهد به این نحو تفصیل می‌دهد. علی ای تقدیر ایشان می‌گوید آن شبهه‌ای که مرحوم آخوند دارند آن شبهه در مجهول التاریخ می‌آید «سواءً كان الآخر معلوم التاريخ أو مجهوله.»

بعد می‌گوید: «و جوابه: أولا- ما تقدم من انَّ العلم الإجمالي يقف على الجامع و لا يسري إلى الواقع، و على تقدير السريان لا ينافي الشك في الفرد و الحصة الّذي هو موضوع الاستصحاب.

و هذا الجواب ينفع في استصحاب مجهول التاريخ إذا كانت الحالة الأخرى مجهولة التاريخ أيضاً لا معلومة و إلّا كان العلم متعلقاً بالواقع لا الجامع.»

یک همچین عبارتی اینجا دارند که این عبارت خیلی مشوش است. چون ببینید اوّلاً این که بحث ما در این هست که استصحاب در مجهول التاریخ می‌خواهیم جاری کنیم. خب ببینید این مجهول التاریخ را که می‌خواهیم جاری کنیم نه در آن معلوم التاریخ است. حالا چه طرف این مجهول التاریخ مجهول التاریخ باشد، چه معلوم التاریخ باشد. این مجهول التاریخ این که طرفش معلوم باشد یا مجهول باشد چه دخالت دارد در مورد این که این مجهول التاریخ به واقع بخورد یا به جامع بخورد. این اصلاً یعنی چه؟ جایی که مجهول آن تاریخی که حالت اخرایش معلوم التاریخ باشد اینجا آن مجهول التاریخ به واقع تعلق می‌گیرد. یعنی چی؟ و الا کان العلم متعلق بالواقع لا الجامع. این اصلاً سر و ته این بحث را من نفهمیدم که ایشان. این عبارت در کلام آقای هاشمی هست و در کلام آقای حائری نیست.

یک عبارت که خیلی عبارت عجیبی است. در کلام آقای حائری هم یک عبارت دیگر هست آن را حالا فردا من توضیح می‌دهم. ایشان در این بحث این که ما قائل بشویم که یقین رکن استصحاب هست یا متیقن رکن استصحاب هست بین این دو تا مبنا در اینجا فرق می‌گذارد و این را مطرح می‌کند که اگر بعضی از شبهاتی که در ما نحن فیه هست در صورتی هست که ما متیقن را رکن استصحاب بدانیم. ولی اگر گفتیم که یقین رکن استصحاب است یا هر دو را بگوییم، بگوییم هم یقین رکن استصحاب است هم متیقن رکن استصحاب است که آقای صدر قائل به این مبنا می‌شوند که هر دو رکن استصحاب هستند هم یقین هم متیقن بنابر این کأنّ این اشکال وارد نیست و بیانی دارند که این را ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان